

پلدختر از دیروز تا امروز

تقی شهسواری

پیشینه تاریخی پل دختر

(و) ناهید خاکباز

پلدختر، شهری است در استان خراسان جنوبی، که در فاصله ۱۰۰ کیلومتری از مشهد واقع شده است. این شهر در گذشته یکی از مراکز مهم تجاری و صنعتی منطقه بوده است.

پلدختر در گذشته یکی از مراکز مهم تجاری و صنعتی منطقه بوده است. این شهر در گذشته یکی از مراکز مهم تجاری و صنعتی منطقه بوده است. این شهر در گذشته یکی از مراکز مهم تجاری و صنعتی منطقه بوده است.



پل جایدرد^۱ Jāydar یا پل کرو دختر Kor-o-doxter بر روی رودخانه کشکان^۲ Kaškān از بناهای شگفت و پلهای کهن دوره ساسانیان است. «دختر» که در برخی آثار همانند پل دختر، کوه دختر، سنگ دختر و... آمده، همان ستاره «ناهید» است که ایرانیان گذشته به نام «آناهیتا» آنرا پرستیده و در دوره اشکانی معبدی در کنگاور کرمانشاه برای آن ساختهاند.^۳ دشت وسیع جایدرد که در کنار شهر کنونی پلدختر واقع است، در گذشته‌های دور قابل سکونت و کشتکاری نبوده و آب و باتلاق فراوان آن سبب رویش نیزارها و گیاهان خودرو، شده بوده است.^۴ از این رو دشت مزبور و نیز پلدختر جایی مناسب برای سکونت نبوده و در دوران مورد نظر، جزء نگهبانان فراز پل، تنها هنگام گذر کاروانان و مسافران، نشانی از آمد و شد و اسکان موقت مشاهده می‌گردیده است. راههای منشعب از پل یکی به طرف خرم‌آباد در کنار بستر رودخانه و دیگری همسو با جریان آب با پیچ و خمهای درّه و ماهورها، به جانب سیمره^۵ seymera بوده است.^۶ این پل بیانگر تلاش پند آموز مردم سخت کوش ایران در گلوگاه تنگه جایدرد، بر فراز رودخانه توسن کشکان است و ارزش فنی و عظمت معماری آن، یادآور تجارب نیاکان ما در آباد سازی این مرز و بوم و پیوند سرزمینهای دور در سده‌های گذشته است.^۷ نقش پلدختر در پیوستگی شبکه راههای ایران چشمگیر بوده و - نه چون امروزه که راه اصلی از پستیهای درّه و امتداد ساحل شرقی رودخانه از زیر و میان تاق شرقی به جای مانده می‌گذرد - راه قدیمی از فراز پل عبور می‌نمود و از طریق بلندیهای دو سوی رود و با تدبیر خاص، در دل کوه باز شده و با گذر از

استان خراسان جنوبی، سال ۱۳۷۷، شماره ۲ و ۳، پاییز و زمستان ۱۳۷۷

دیگر پلها به شبکه راهها می پیوست، پل مزبور که کار چندانی برای مرمت و نگهداری اش نشده، دور نیست که در آینده ای نزدیک با ویرانی اندک بقایای آن، آثارش برای همیشه از یادها زدوده گردد و در آن هنگام تنه‌برخی بومیان تا زمان حیات خود شاید نشانی مبهم از آنرا بیاد داشته باشند.^۷ در محدوده دهنه غربی پل، هم اکنون آثار راه کاروان رو به جناب کرمانشاه دیده می شود و بر بالای بخش شرقی پایه پل، برجکی قرار دارد. گویا پیش از بنای پل، جای دیگری در کنار و نزدیک آن برای احداث در نظر گرفته بوده اند که ناتمامش گذاشته اند.^۸ افسانه‌هایی در مورد سبب بنای پل هست که در این باره استاد حمید ایزدپناه در کتاب «آثار باستانی و تاریخی لرستان» از قول آگاهان سالخورده آورده است: در دو سوی رود کشکان پسر و دختری دلداده هم بودند؛ اما عبور از رودخانه برای آندو میسر نبود، از اینرو تصمیم به ساختن پلی گرفتند. پادشاه از دلدادگی آنها آگاه شد، دستور داد پلی بسازند و این پل ساخته و به نام گرو دختر (پسر و دختر) نامیده شد.

روانشاد علی محمد ساکی نیز در کتاب «جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان» مضمونی مشابه آن آورده و می نویسد، «ویلسن» مأمور انگلیسی در سفر به لرستان، پل دختر را دیده و نوشته است وجه تسمیه آن با افسانه‌های پلها و دژهای دیگر در دنیا پیوستگی دارد و عشق دختر و پسری جوان از دو ایل در دو سوی رود، سبب گردید که این پل ساخته شود.

پایه شرقی پل بر کوه «تخت شیر» و پایه غربی بر صخره‌های دامنه مله malla بنا شده است. کوه مله در حاشیه شمال دژه صیمره واقع و جزئی از رشته کوه‌های زاگرس است. درختان بلوط و شن sen و غارهای متعدد دارد.^۹ از جمله غارها کلماکره kalmā-karra با تمام شگفتیهایش می باشد.^{۱۰} طول پل ۲۰۰ متر، تا قها بجز شرقی ویران و تنها تعدادی از پایه‌هایش باقی مانده است. راه غربی منشعب از پل دو قسمت می شود، یکی به جانب طره‌ان tarhān و کرمانشاه و دیگری به سوی صیمره. پل دوازده پایه ۱۳×۹ متر داشته و اندازه هر دهنه آن ۱۱/۵ متر بوده است. زنجیره تاق شرقی آن، آجری و تیزه دار است. قرن چهارم هجری، احتمالاً به فرمان بدرین حسنویه حاکم لرستان ترمیم و یا تجدید بنا شده است. سنگ نوشته پل سالها پیش از میان رفته است.^{۱۱} در این مورد «حاج غلام بخشینده» از سالخوردگان محلی می گوید: منتعلی عباس برایش تعریف کرده که به چشم خود دیده مردی انگلیسی باتنی چند از مأموران نظامی (در دوره رضا شاه)، سنگ نبشته را از دیواره پل کندند و با خود بردند.

سابق بر این بیشتر و اکنون کمتر، مردم بومی پلدختر را «پاپیل» pā-pīl و خرم‌آبادیها «پیل کر و دختر» pīl - e - kor - doxter (پل پسر و دختر) می گفتند. زنده یاد ساکی از قول کیهان نویسنده «جغرافیای طبیعی ایران» آورده است: «ناحیه پاپیل آنجاست که آبهای کوهستان دلیج به کشکان رسیده و از آن پس مبدل به کرخه می شود».^{۱۲}

پیشینه شهر

از پلدختر در هیچ یک از کتابها و منابع تاریخی کهن، به نام شهر یاد نشده است. پیش از این گفته

شد که در گذشته دور دشت جایدر چنانچه باید جای مناسب برای زندگی آنها نبود و از سوی در جوار پلدختر چشمه‌های آب شیرین وجود نداشت و رودکشکان باهر بارندگی گل آلود می‌شد. پستی و بلندی تپه‌های خاکی کناره شرقی رود - که با شیب ملایم به کوه و تپه واشیان *vāšyan* می‌پیوسته است - با نداشتن پوشش گیاهی، زمینه ایجاد سیلابها و فرسایش مداوم خاک را فراهم آورده بود. رود کشکان با خروج از دهانه دره جایدر، کوه مله را جا گذاشته، با حرکت از میان شهر کنونی به سوی جنوب رفته و در محلی به نام *چَم بُرَه*^{۱۳} - *čam-borra* - که دیوارهای عمود بر اثر آب بریدگی از تپه‌های خاکی ایجاد شده - قوسی دایره‌وار زده، به غرب مایل می‌شود. گویی که رود با هدف سر سپاری به مله دوباره به سوی کوه (شمال) باز می‌گردد و سرانجام در دامنه جنوبی کوه، راه خود را به جانب مغرب در پیش می‌گیرد و به رود صیمره می‌پیوندد. دشت کم وسعت کاوکالی *kow-kālī* - که با توسعه ساختمانسازی و تمرکز جمعیت هم اکنون نیمی از شهر پلدختر محسوب می‌گردد - از زمان ویران پل تاریخی، بین ساحل دایره‌وار رود و دامنه جنوبی کوه محصور شده بود و از طرفی بجز استفاده موسمی گله داران مناطق، از چراگاههای دامنه کوه، دارای جمعیت و محل سکونت نبوده است و آنگاه که با رشد ساختمانسازی در پلدختر، در کاوکالی هم منازل مسکونی ساخته شد، آمد و رفت اهالی - که بیشتر از طایفه گاوگش و نورعلیوند بودند - به وسیله کلک *kelak*^{۱۴} انجام می‌شد و تا احداث پل جدید میانگذر شهر، وضع به همین منوال ادامه داشت. گذشته از ویژگیهای پل دختر همچون هوای گرم تابستانی، نبود کار و پیشه - که مردم را نسبت به اقامت همیشگی در آن کم رغبت می‌کرده است - تا پیش از سالهای ۱۳۰۰ ش. حتی چند دهه بعد از آن، اهالی منطقه - که عمدتاً از طوایف مختلف ایل جودکی هستند - بنا به شیوه معیشت و ارتزاق خویش، به زندگی ایلی، دامداری، چادر نشینی و کوچ فصلی و دسته جمعی (گلانه)، برای تغییر آب و هوای انسان و دام - که به مکانهایی به نام تابستانگاه و زمستانگاه رفته و تا چندی می‌ماندند - در محدوده بالاگریوه *bālā-gerīve*^{۱۵} و نیز کشاورزی اندک جهت مصرف سالانه خانواده‌ها و به مرتع داری^{۱۶}، خو کرده بودند. از این رو تجربه‌ای از یک جا نشینی و زندگی در ساختمان نداشتند. ایل جودکی در دوره سالهای پایانی حکومت قاجار و آغاز عصر پهلوی، همانند دیگر ایلات دارای نوعی اقتصاد مستقل، ابتدایی و ساده بوده که غالباً نیاز محدود افراد در درون ایل برآورده می‌شد. و اندک احتیاجات و وسایل دیگر خود را از شهرهای دزفول و خرم‌آباد، فراهم می‌کردند.

استقرار حکومت رضا شاه در ۱۳۰۴ ش. در دوره‌ای از تاریخ، پیشرفت علم، فن آوری و در نتیجه توسعه نسبی اقتصادی و ارتباطات بازرگانی قرار داشت که لزوم ایجاد ادارات نوین، احداث شبکه راهها، سرشماری نفوس و مسکن، اسکان اجباری ایلات و عشایر و... را اجتناب ناپذیر ساخته بود^{۱۷}. پس از سالها نخستین بار راه تهران - خوزستان از طریق لرستان، کوههای مرتفع را قطع کرد تا وسایل نقلیه از لرستان عبور نمایند. در سال ۱۳۰۷ رضا شاه و گروهی از همراهان، برای افتتاح راه به جانب لرستان و از جمله به معمولان *mamūlān* و پلدختر آمدند. شاه در دهنه تونل معمولان ایستاد و شاه بیگی نامی از همراهان، شمری از ملک الشعراهای بهار - که بر فراز طاق دهنه تونل به خط نستعلیق نقر



عکاس: رضایی

نمایی از پلدختر

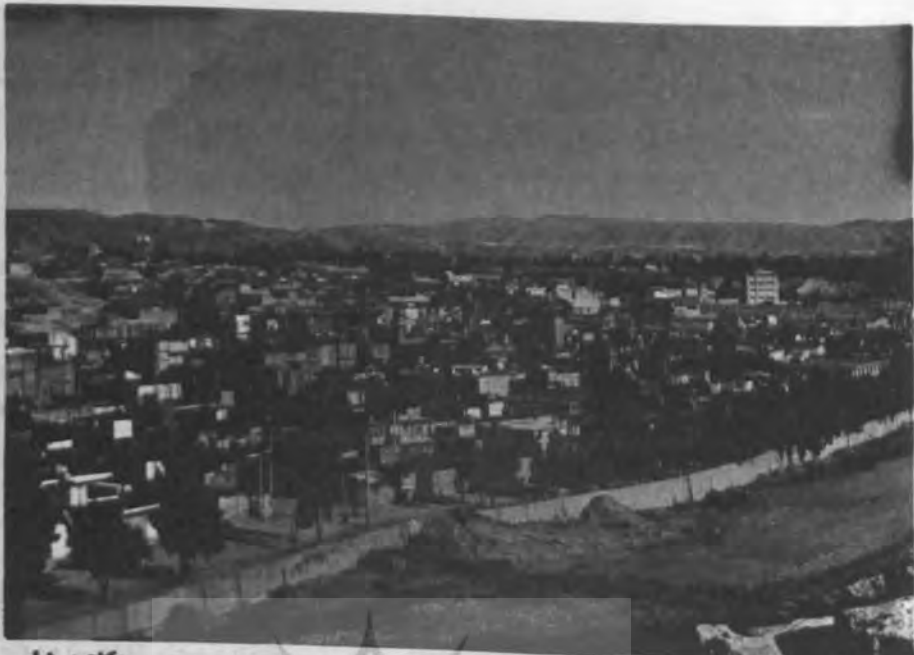
شده بود - با صدای رسا برای حاضران خواند^{۱۸}.
 با احداث این راه، پلدختر در مسیر آمد و شد وسایل نقلیه و مسافران قرار گرفت. در سال ۱۳۰۸ ش. به تشویق و اجبار نظامیان، گروهی از مردم نواحی اطراف - که ۲۲ خانوار و در واقع ساکنان اولیه پلدختر بوده‌اند - سنگ بنای شهر کنونی را با ایجاد ساختمانهایی جهت سکونت خانواده خود، پی ریختند. این عده عبارت بودند از: جمعه حیدری (کدخدا)، منتعلی عباس، اسفندیار و احمد حیدری، حسین و آقاچان ساگی، میر حسین بخشینوند، ولی، میرزا علی و داربلوط نظری، عوض شفیع، حسینعلی احمدی، مرید علی پنبه خور، عزیز شفیع (عزیز لالا) و دو نفر آرمنی به نامهای کاسپارین و ارمناک (این دو تن از ارمنه عتیقه‌خر مهاجری بودند که بنابه علی در این محل ماندگار شدند، بعدها باباشکری نامی که ماهیگری آسوری بود به پلدختر آمد و حدود سال ۱۳۴۷ در گذشت). از سال ۱۳۱۲ ش. خانه سازی اجباری گردید و شمار منازل در همان سال به ۲۷ باب رسیده بود. داراخان بروجردی و حسین تهرانی با دایر کردن ۲ مغازه مایحتاج اهالی و بعضی مسافران را تأمین می‌کردند، از این دو تن که بگذریم، حاجی ملا دزفولی نیز از مغازه داران قدیم محسوب می‌گردید^{۱۹}.
 با گرد آمدن مردم مذکور، و گروههای دیگر که طی سالهای متمادی در آنجا سکونت یافتند، پلدختر رو به فراوانی جمعیت و خانه سازی نهاد. این شهر در طول جغرافیایی ۴۳ و ۴۷ درجه عرض جغرافیایی ۱۰، ۳۳ درجه و ارتفاع متوسط ۶۶۰ متر و با فاصله ۱۱۰ کیلومتر جنوب غربی خرم‌آباد و در مسیر جاده آسفالت درجه یک اصلی تهران - اهواز (خرام‌آباد - اندیمشک) قرار گرفته است. در

حوالی پلدختر درختان گوناگونی چون: بلوط، بنه، سیاتلو، بادام کوهی، کیکم و از گیاهانی - که کاربرد دارویی و صنعتی دارند - چون: گل گاوزبان، شیرین بیان، گل هیرو، موسیر، بومادران و گون کتیرا، می‌روید. جانوران و پرندگان مناطق اطراف این شهر روباه، گرگ، شغال، گراز، کفتار، خرگوش، مار، بک و تیهواست^{۲۰}

گفتنی است که دهکده ملاوی malavi در ده کیلومتری شمال پلدختر، به خاطر آب فراوان، هوای مناسب و داشتن امنیت ناشی از کوههای رفیع پیرامونش، آبشخوری دلچسب برای توقف و استراحت مسافران بوده است. از همین رو سابقه سکونت و بنای پاسگاه ژاندارمری در آنجا پیشتر از پل دختر بود، اما از نظر وسعت هرگز زمینه ترقی در میان کوهها و دره عمیق رودخانه کشکان نداشت. اگر چه سالها بعد پل دختر از رشد شهری - جمعیتی کافی برخوردار گشت و از ۱۳۲۲ ش در تقسیمات کشوری از دهستان به بخش ارتقا یافت، اما تا حدود ۱۳۵۵، در کتابهای درسی، نقشه‌ها و تابلوهای راهها، بخش پلدختر به همان نام قدیمی «ملاوی» خوانده می‌شد.

نخستین دبستان منطقه با نام «رازی» در ملاوی تأسیس گشت. پس از آن در سال ۱۳۲۴ دبستانی به نام «دولتی» در پل دختر بنا شد و کسانی به نامهای: کردی، کدخدایی، الماسی، بهمنی، رهبری و... در آن به تدریس پرداختند. غلام بخشینوند در سال ۱۳۳۱ حمامی محدود و ابتدایی برای استفاده اهالی بنا نهاد. وی با تعدادی بشکه متصل به هم آب را گرم می‌کرد. در سال ۱۳۳۵ دبستان عنصری به مدیریت رضا علی دارایی تأسیس گشت و طی سالها آموزگاراناش: ایرج زند شاوران، ستاری، میرزایی، شجاعی، نیک‌پی، جهان آرا، سپهوند، رحیمی، محمد اسدی، عیسی خدا بخشی و... بودند. سرپرست اداره آموزش و پرورش، محمدرضا ماسوری با عنوان نمایندگی اداره کل، در منطقه خدمت می‌کرد. در سال ۱۳۳۹ حمامی نسبتاً مجهز با امکانات خصوصی و عمومی ساخته شده و سالهای سال «ظاهر» نامی در آن به کیسه کشی پرداخته و به مشتریان خدمت می‌کرد. در سال ۱۳۴۲ به تشویق و راهنمایی روانشاد شهید سید نورالدین رحیمی^{۲۱}، در زمین اهدایی ملک نیاز خان نصیر مقدم در جوار حمام مزبور، مسجد جامع پل دختر با کمک اهالی ساخته شد^{۲۲}. مردم پلدختر سالهای سال با صدای رسای علی رحیم رضایی (شیخ علی رحم) - که اذان صبح را بدون بلندگو و بر فراز بام مسجد می‌خواند - از خواب برمی‌خاستند. آن هنگام در سپیده دم دل انگیز صبحگاهان پژواک صدای رسا و آشنای مؤذن در کوچه پس کوچه‌های شهر، طنین انداز بود.

شهرداری در سال ۱۳۴۳ تأسیس شد و در همان سال، آموزشگاه دوره سیکل اول دخترانه و پسرانه آغاز به کار کرد. دانش آموزان پلدختر و حومه تا پیش از سال ۱۳۵۳ (تأسیس دبیرستان)، برای گذراندن دوره سیکل دوم (دیپلم) به خرم‌آباد، دزفول و جاهای دیگر می‌رفتند. در سالهای دورتر و تا حدود ۱۳۴۸، بقایای قلعه‌ای بزرگ (جای کارخانه آجر امروز) در جنوب پلدختر دیده می‌شد. این قلعه از جمله قلاع نظامی بود که با هدف موقعیت سوق الجیشی و اقامت و نظارت نظامیان در منطقه در ابتدای حکومت رضا شاه ساخته و به قلعه جایدر مشهور بود. این گونه قلعه‌ها را با فاصله‌های معین (حدود هشتاد کیلومتر) از جنوب به جانب تهران در نزدیک خط سیر راه ساخته بودند. قلعه مزبور



حکایت: رعایی

نمایی از شرق شهر پلدختر

دارای چهار برج دیده بانی و نگهبانی در چهار گوشه بنای وسیع و مستطیلی آن بود. در اندرون، اتاقهایی ویژه خوابگاه نظامیان وجود داشت و دیوار اطراف آن، بلند و از خشت خام بود. سپهبد امیر احمدی فرمانده وقت لشکر غرب، در خاطرات خود از قلعه جایدرد، یاد کرده که با مرور آن، موقعیت قلعه روشنتر می‌گردد. او نخست در باره سفر رضا شاه به لرستان و خوزستان نوشته است:

صبح هشتم آبان ۱۳۰۷ [از خرم‌آباد] به طرف دزفول حرکت کردند. ناهار در بین راه صرف شد و شب را در جایدرد توقف فرمودند. در جایدرد اردویی تمرکز داشت که می‌خواستیم برای جنگ پشتکوه حرکت دهیم. آن اردو راهم جز به جز بازدید و ابراز مسرت نمودند. شاه شب را در قلعه نظامی جایدرد استراحت کردند مستلزمین رکاب در چادرهایی که افراشته شده بود به سر بردند. روز بعد به جانب دزفول حرکت، ناهار را در قلعه‌ای - که نزدیک پل زال بود - صرف کردند^{۲۲}. در آن دوره، قلعه نظامی جایدرد، جای اسکان و تمرکز ستونهای نظامی در منطقه شد و از همین رو در دو دهه حکومت رضا شاه، نظامیان به طور جدی بر بسیاری از رویدادها تأثیر و تسلط مستقیم داشتند.

امیر احمدی در آذر ماه ۱۳۰۸ در باره وضعیت عمومی مردم ایل جوذکی می‌نویسد: [ایل] جوذکی در قلاع جدید در اطراف جاده بین جایدرد و تنگ تیر متمرکز و مشغول زراعت شده‌اند^{۲۳}. او همچنین طی دستوری در مورد خلع سلاح مردم منطقه جایدرد و پلدختر نوشته است: «ستون سوم قوا روز اول دی ماه حرکت نموده، واحدهای خود را در جایدرد تمرکز داده... در عرض راه خرم‌آباد به جایدرد طوایفی را که در جاده و جناحین خط سیر ستون هستند، کاملاً تفتیش نموده خلع سلاح

خواهد نمود. پس از رسیدن به جایدر اقدام به خلع سلاح طوایف جودکی و میر و بیرانوندهایی که در منطقه جایدر و اطراف نزدیک آن هستند، خواهند نموده^{۲۵}. به هر حال با گذشت زمان، آخرین بقایای دیوار قلعه یاد شده، رفته رفته فروریخت و با زمینهای کشاورزی همجوار، یکنواخت گردید.

بنای تنها پل جدید شهر، از سال ۱۳۴۷ آغاز و در سال ۱۳۵۲ پایان یافت. جهت پل شرقی - غربی و پایه‌ها دیوارهای از بتون و سنگ‌های تراشیده و از جانب شمال (خلاف جهت آب) موج شکن و نوک تیز است. علی اکبر بستکی به عنوان مباشر و همراه سازندگان از آغاز تا انجام ساخت آن، زحمات زیادی کشید. این پل، نقشی تعیین کنند در پیشرفت و توسعه بخش غربی شهر داشته است. همزمان با احداث پل، درمانگاه پلدختر نیز در کنار و شرق جاده (خیابان اصلی) و در ابتدای منطقه موسوم به «سربالایی» جنوب شهر ساخته شد. کار احداث گرمابه جدیدی از جانب شهرداری شروع و در حدود سال ۱۳۴۷ راه اندازی و به نام «حمام شهرداری» معروف گردید. گوهرخانم کیسه کش سالها در آنجا در بخش زنانه حمام به خدمت مشغول بود. تا پیش از حدود ۱۳۴۸، «فروغی» نامی اقدام در جهت راهاندازی دو موتور برق بزرگ با هدف روشنایی شهر، انجام داده و ظاهراً طرحش موفقیتی به همراه نداشت. موتورهای او - که در سالی سر پوشیده و بزرگ در زمینی در کنار شرقی و پایین تر از سطح جاده و در حدود یکصد و پنجاه متری جنوب بهداری قرار داشت - چندین سال بی بهره و خاموش به جای مانده بود. از آن پس ظاهراً از جانب شهرداری دو موتور بزرگ دیگر در جای کنونی اداره برق نصب و راهاندازی گردید. موتورها در شبانه روز به نوبت روشن و خاموش می‌شد، برق و روشنایی شهر تأمین گشته اما ساکنان اطراف از صدا و غرش یکنواخت ژنراتورهای مزبور چندان آرامش و آسایش نداشتند تا آنکه بالاخره پلدختر به شبکه برق سراسری پیوست.

چنانکه گفته شد، تپه‌های بخش شرقی، خاکی و زمینی مناسبی برای سیلابها بود، طی سالهای متعددی، سه دره نسبتاً عمیق در نتیجه این سیلابها پدید آمده و چون شیاری بلند و پیچ پیچ از منتهی الیه شرقی شهر تا رود کشکان (از شرق به غرب) کشیده شده بود. شهرداری طی چندین سال، اقدامی مناسب اما کند تا حدود ۱۳۵۸، با کانال کشی و انداختن سیلابها در آن و پوشانیدن آبراههای یاد شده، زمینه بنای خیابانهای کنونی هفتم تیر، آیت و صدوقی را فراهم آورد. در حدود سال ۱۳۵۱، کشتارگاه ذبح دام ساخته شد. زمین فوتبال خاکی، تا پیش از سال ۱۳۵۰، در محلی به نام «خرمنجاه» در کنار ضلع غربی باغ قرار داشت. زمین فوتبال کنونی در کنار ساحل غربی رودکشکان، در مکانی به نام «گزگزه» یا «گزگو» gaz-ku (رویشگاه درخچه گزی بر) در همان سال ۱۳۵۰ آماده بهره برداری شد. اندکی بعد، بنای خانه‌های سازمانی در غرب زمین فوتبال و نیز تکمیل ورزشگاه مزبور، در دست اقدام قرار گرفت. امور ورزش تا ۱۳۵۴ (سال آغاز به کار اداره تربیت بدنی) به عهده اداره آموزش و پرورش بود. سال ۱۳۵۵ با احداث سالن کشتی، علاقه‌مندان این رشته - که تعدادشان کم نبود - به کشتی روی آوردند و از آن زمان تاکنون نتایج قابل قبول در استان و کشور کسب نموده‌اند. گفتنی است که مرگ «شمس‌الله‌رضایی» مری جوان و محبوب کشتی، در شهریور ۱۳۶۶ بر اثر شکستگی گردن در حین تمرین، جامعه کشتی استان و مردم پلدختر را در آن هنگام، متأثر کرد.



عکاس: رضایی

تمایی از مقبره آیت‌الله سید تمت‌الله جزایری

از ابتدا تا انتهای ساحل دو سوی رود، با کار چندین ساله دیوارهای از سنگ سیمان (سد) برای حفاظت شهر و منازل کنار رود، ساخته و در حدود ۱۳۶۶، طرح مزبور به انجام رسید. پیش از احداث سد یاد شده، چندین بار سیلاب در شهر خسارات جزئی و یک بار زیان بسیار، به بار آورده بود. از دهه پنجاه به بعد با توسعه ساختمانسازی و رشد جمعیت و مهاجرت، رفته رفته زمینهای کشاورزی دشت کاوکالی به زمین مسکونی تبدیل و خانه‌های بسیار در آنجا ساخته شد. اکنون ساکنان شهر که عمدتاً از طوایف مختلف ایل جودکی و معدودی هم از دیگر طوایف لرستان هستند که عبارتند از: آبسری *ābsarī* انارو *enārū*، بووه *bowwa* (بابا) بخشینوند، پتبه خور، حیدروند، درویش (مارگیر)، دیناروند، رشنو، سادات (شاهرخی، کاظمی و موسوی)، ساکی، سگوند، شهسواروند، کائید *kāed*، کرmond *karamīvand*، گاوکش *gāv-koš*، لتوند *latvand*، لنگانی *langānī* لوطی (تیره حیدر) ^{۱۶}، محمودوند، نور علیوند، هفت تخم و بعضی تیره‌های ایل میر، دیرکوند *derkavand* و بیرانوند و منطقه طرهان. همچنین گروهی همدانی، سامنی و مهاجران جنگ هشت ساله ایران و عراق (عربها) نیز در پلدختر ساکنند.

در سال ۱۳۵۲، ملک نیاز نصیر مقدم، تنها کارخانه یخ سازی شهر را احداث کرد. این کارخانه تاکنون پابرجا مانده و نیاز شهر و حومه را بر آورده نموده است. پیشتر جای اراضی این کارخانه و بسیاری خانه‌های مسکونی همجوار، باغ ملک نیاز خان بود. این باغ چار گوش - که یک ضلعش در ساحل غربی رود کشکان و طول آن در دامنه جنوبی کوه مله قرار داشت - دارای درختان میوه و گل‌های

فراوان بوده و ردیفی از درختان کهنسال و بلند چنار دور تا دور آن را در بر گرفته بود. باغبان آن مسلم نامی بود توپسرکانی تبار، شیفته درختکاری و گل پروری، با قامتی کوتاه و ورزیده که همواره در میان باغ مشغول کار بود. نصب موتور آب و تأسیسات لازم و نیز درختکاری آن در سال ۱۳۳۸ به اتمام رسیده و در سال ۱۳۳۹، آبیاری باغ آغاز گردیده بود. آبیاری آن و بسیاری زمینهای دشت کاوکالی با موتور دیزلی روسن انگلیسی بزرگی - که در کنار رود و بالای صخره‌های سنگی قرار داشت انجام می‌شد و در آن هنگام صدای بم، رسا و آشنای موتور تپ، تپ در شهر می‌پیچید. از بالای کوههای اطراف شهر، باغ چون لکه‌ای بزرگ و سبز به چشم می‌آمد. در فصل بهار و تابستان، کناره بیرونی ضلع شمالی با سایه بلند درختان چنار و نسیم خنک جانب باغ، بهترین مکان برای درس خواندن دانش آموزان دبیرستانی بود. هم اکنون به جز تعدادی ساختمانهای مسکونی و چندین خیابان، نشانی از باغ مزبور دیده نمی‌شود. در ساحل شرقی رود کشکان و در برابر باغ یاد شده، باغ حاجی غلام بخشینوند (باغی محدود و کوچک اما سرسبز) قرار داشت که امروزه جای آن را نیز شماری از منازل مسکونی، گرفته است.

با اوج گیری تظاهرات ضد سلطنتی در سال ۱۳۵۷ در جای جای ایران، در پل دختر نیز چند بار از جانب مردم تظاهراتی انجام شد. آن هنگام فرمانده گروهان ژاندارمری، سروان "شکیبا" بود در دی ماه همان سال، راهپیمایی اعتراض آمیز گسترده‌ای به ویژه توسط جوانانی که در شهرهای دور دست تر تحصیل می‌کردند و نیز دانش آموزان شهر، بر پا شد. مأموران ژاندارمری در سه راه اصلی شهر (تقاطع خیابان امام و هفتم تیر امروز) به سوی آنان شلیک کردند که در اثر آن دو جوان دانش آموز به نام محمدحسن زینی وند و عزیز عزیزی و یک نفر دیگر به نام شیخ مراد لدر (ولی پور). به شهادت رسیدند.^{۲۷}

پس از آغاز جنگ ایران و عراق، در اولین ساعات بعداز ظهر ۱۳۵۹/۷/۲۸، دو جت عراقی برای نخستین بار چند نقطه مسکونی شهر را بمباران کردند و از آن پس طی چند سال، ۳۰ بار شهر مورد حمله هوایی قرار گرفت که بمباران منطقه موسوم به چهار راه نانوايي، در بعد از ظهر ۱۳۶۲/۲/۵، خسارت جانی بیشتری به بار آورد.

در سال ۱۳۶۴، به همت و سرپرستی شیخ علی بابایی نخستین حوزه علمیه پلدختر با نام امام جعفر صادق (ع) تأسیس و آغاز به فعالیت نمود. در سال ۱۳۶۸، شرکت آجر ماسه آهکی پلدختر آغاز به کار کرد. شرکت مذکور را از سالهای پیش از انقلاب اسلامی، «وکیلی» نامی به ثبت رسانده و تعدادی قطعه زمین ماسه‌ای نیز جهت تأمین مواد اولیه کارخانه خریداری نموده بود. پس از انقلاب بنا به عللی به نصب و راه اندازی ماشین آلات ادامه نداد و بانک مسکن، به جای طلب خود کارخانه را در اختیار گرفت و این تنها واحد تولیدی و اشتغال زای پلدختر است. دادگاه در سال ۱۳۷۰ و سه سال بعد دادگستری تشکیل گردید و در ۱۳۷۳ در تقسیمات کشوری، پلدختر از بخش به شهرستان و مرکز فرمانداری، ارتقا پیدا کرد.

آب آشامیدنی

اگر چه قصد بر آن نیست که درباره امکانات (رفاهی، فرهنگی، ورزشی و...) - که لازمه زندگی در جوامع شهری است - سخنی گفته شود، اما در باب مایه حیات (آب) در شهری چون پلدختر - که لفظ آب آشامیدنی آلودگی، بدمزگی و چیزهای نامطلوب دیگر را به ذهن می‌رساند - در خور این نوشتار، اندکی با خواننده گرامی، درد دل می‌شود.

یک دو بیٹی لکی می‌گوید: یہ شراو نیہ یہ زِرِ مازہ / بیلا پنوشم چارم ناچارہ

yašerow nīya yā za:re mar-a

bīla be-nūšem čār-em nā-čār-a

برگردان به فارسی: این که می‌نوشم شراب نیست، چیزی چون زهر کشنده و تلخ است اما بگذارید آن را بنوشم زیرا ناگزیر از آنم.

تا پیش از حدود ۱۳۵۳، مردم پل دختر آب آشامیدنی را از آبکشها می‌خریدند. علی و حسن از جمله آبکش‌ها بودند.^{۲۸} دوپیت حلبی که با طناب با تسمه چرمی به دو سر چوبی حدود یک و نیم متری آویزان می‌شد، تمام وسایل یک آبکش بود. آنها چوب را بر پشت شانه گذاشه، یک ساعد یا هر دو ساعد را از پشت مهار چوب کرده و به هر جا راه می‌افتادند و پیت‌ها را - که از رودخانه پر شده بود - در ظرفهای بزرگتر خانه‌های مردم خالی می‌کردند. بعضی مردم برای زدودن گل آلودگی و ته نشین شدن آب، به آن جوهر لیمو می‌افزودند. از حدود سال ۱۳۵۰ لوله کشی آب، اول بار با یک خط لوله برای اداره ترویج کشاورزی و پس از آن با ایجاد خطوط جدید لوله کشی و بدون آنچنان برنامه‌ریزی و آینده نگری صحیح برای تمام شهر آغاز و تا سال ۱۳۵۵ از طریق منبع آبی پنا شده بر روی تپه‌های بلند در یکصد متری شرق خیابان اصلی (در کنار ضلع شمالی خیابان هفتم تیر شرقی امروز) آبرسانی شد. موتورهای پمپ شهرداری آب را از رودخانه به این منبع می‌ریختند. پس از اندک زمان، بسیاری از خانه‌های تازه ساز بخش شرقی و جنوب شرقی شهر بالاتراز سطح منبع آب قرار گرفتند و از این رو آبرسانی به آنان مشکل گردید. در پی گامهایی دیگر، ساختمان منبعی بزرگتر بر فراز کوه تخت شیرو مشرف به شهر در سال ۱۳۶۵ پایان یافت. این بار بلندا و فشار شکن آب به قدری بیش از اندازه بود که عملاً این طرح را از هنر انداخت.

سال ۱۳۷۲، امور آب از شهرداری جدا شد و شرکت آب و فاضلاب آغاز به کار کرد که هم اکنون طرحی را با پیش‌بینی رشد پنجاه سال آینده و اجرای کار ۶۵ کیلومتر لوله آماده اجرا نموده است.^{۲۹} سالهای سال با افزودن آب چاههای حفر شده در دشت جایدر در منطقه سراب حمام به وسیله موتور پمپ، به آبی که از رودخانه کشکان در منبع شهر می‌ریختند، کمک گرفته شد و آن هنگام مزه آب شورگونه بود. به تازگی با گمانه زنی، چاههای حفر شده در روستای گلگل gol-gol به آب رسیده و دیگر بار امید دستیابی به آب آشامیدنی را در دلها زنده کرده است. حدیث کهنه ساختمان و بنای تصفیه خانه آب، خود غمنامه دیگری است که آن هم به درازا و موازات داستان دنبال دار آلودگی این شهر تاکنون ناتمام مانده است... باری مردم این دیار سالهاست از آب تانکرهای سیار - که از

چشمه‌های آب شیرین اطراف پر و آورده می‌شود. جگر تفدیده را جلا و سر روی خود را صفا می‌دهند. خانجان و گرد عالی دو تن از تانکرداران سیاری بودند که هر روزه مردم شهر را از بلای تشنگی رهانیده و از مایه حیات برخوردار می‌کردند و راستی دستاورد آن همه شبکه‌ها و لوله‌های آبرسانی در زیر زمین چه شد و چه خواهد شد؟

فرهنگ و پیشه‌ها

تاکنون خانه مسکونی از کوه نشینان لرستان و مناطق آن کشف نشده اما ابزار کار، سلاح و زینت آلاتی - که با مردگان دفن می‌کردند - گوناگون بوده و می‌نمایند که آنها دنیای پس از مرگ را باور داشته و از آن رو وسایل مورد نیاز در گذشتگان رابه گور می‌سپاردند. گفتنی است که دفن خنجر و تبر جنبه تشریفاتی نداشته بلکه به این - که ابزار در دنیای دیگر و پس از مرگ به کار مردگان می‌آید - معتقد بوده‌اند. رفته رفته باورها به گونه‌ای شد که در دوره اسلامی شکل اشیا مورد نیاز اموات، تنها به صورت یاد بود و یادگاری، بر روی سنگ گور در آمد. حک شمشیر، تیر، کمان و اسب بر سنگ گورهای مردان و نقر مهر و تسبیح، قیچی و شانه برای زنان از آن جمله است.^{۲۰} تا پیش از سال ۱۳۴۰، عمدتاً نقوشی از ابزار مذکور را بر روی سنگهای گور کنده کاری می‌کردند و از این دست هم اکنون در گورستانهای مناطق اطراف و نیز در «تاق سیده»^{۲۱} (گورستان شهر که مقبره سید نعمت اله جزایری در آنجاست و آن را طاق سید می‌گویند) مشاهده می‌گردد. گورها عمدتاً سنگی بلند در خورشان مرده ساده یا نقش دار و عمود بر زمین بر بالای خود داشت که آن را سنگ بالاسر (به گویش لری: برد بالاسر - bard-e-bala-sar) می‌گویند. مجسمه‌های مختلفی در مناطق لرستان کشف گردیده و نشان می‌دهد که زنها در مراسم تدفین مویه کنان گرم کردن موهای خود هستند. در اخلاق آیین زردشتی و ایران کهن، تنفر از دروغ گوئی و گرایش به مروت و وفای به عهد، پذیرفتنی بود و از سویی بی وفایی همسران، سقط جنین و گزند رسانی به طبیعت دلالت بر ناپاکی داشته است. «گزنفون» راست قولی ایرانی را ستوده و در میان پارسیان «دست دادن» دو تن به یکدیگر را امن‌ترین رویه و وثیقه وفای به عهد دانسته است.^{۲۲} هم اکنون از نظر مردم منطقه «دست دادن» دو کس به همدیگر قولی محکم تلقی گردیده و جمله‌ای که همراه آن می‌آورند «این دست حضرت عباس است» وفای به عهد و یا راستگوئی در خرید و فروش را مطمئن‌تر می‌سازد. مذهب مردم پلدختر، چون سایر نقاط لرستان تشیع است. لرستان پس از تسخیر ایران از سوی اعراب، قلمرو کوفه شد. اعراب در خرم‌آباد و صیمزه و نواحی تمام طوایف، تبلیغات گسترده‌ای نمودند و بر اثر آن مردم در مدتی کوتاه به دین تازه گرویدند. پس از وفات پیامبر (ص) اختلاف هواداران امامت و خلفا بالا گرفت و لرستان که جزئی از قلمرو کوفه بود به مقر طرفداران علی (ع) نزدیکتر شد.^{۲۳} اهالی پلدختر به پیوند و خویشاوندی اهمیت داده و تا حدودی در سرنوشت نزدیکان خود احساس مسؤولیت می‌نمایند. هنوز نقش بزرگان و ریش سفیدان در تعیین تکلیف پاره‌های مشکلات خانوادگی و اجتماعی (اختلاف خانوادگی و زناشویی، زد و خورد های محلی و...) و ارائه راهکارهای عملی حل مسائل، بسیار موثر است. اگر چه باگذشت زمان رفته رفته در نحوه و

صورت برگزاری آیین‌های این منطقه تغییر و تحول اجتناب ناپذیری در پارهای موارد پیدا شده یا خواهد شد. اما باید گفت که آداب و رسوم این جا چون بسیاری جاهای لرستان، از خاستگاهها و باورهای بسیار کهن ریشه گرفته است و حتی در همین روزگار رنگ و بویی از گذشته‌ها دارد. در جامعه دوره ساسانیان، چنانچه مردی در می‌گذشت و فرزند پسر نداشت، همسر بازمانده او را به نزدیکترین کسانش می‌دادند^{۳۳} و امروزه در اینجا همین شیوه، بی توجه به بود یا نبود فرزند پسر، مشاهده می‌گردد.

در انجام آیین ازدواج، نخست کسانی از نزدیکان داماد به خواستگاری (به قول مردم منطقه کیخوایی، کدخدایی) به خانه پدر دختر رفته، پس از توافق در همان هنگام یا در دیداری دیگر خرج بران^{۳۴} - که گفتگویی درباره میزان پشت عقد (کابین) و... می‌باشد - انجام می‌گردد و نیز میزان تعهدات داماد از جهت تهیه لوازم زندگی و موارد پشت عقد را در کاغذی نوشته که این کار را «پاگیره» و «پاگیره نویسی» می‌نامند. گاه ماهها و یا سالها پیش و یا در همان جلسه خواستگاری، انگشتر طلایی را به عنوان «نشانه» در انگشت دختر می‌کنند. در گذشته‌ها بیشتر و امروزه بسیار کمتر، گاه دختر و پسری برای همدیگر از نوزادی «نافه بر» nāfe-bor می‌کردند، یعنی ناف دختر را به هنگام تولد به نیت ازدواج با فلان پسر می‌بردند و این آیین بیشتر در بین عموزاده‌ها و خاله‌زاده‌ها و سایر اقوام مرسوم بود. پیش از شب عروسی برادر داماد پارچهای نازک را - که شام مختصر تهیه شده از سوی مادر عروس در آن گذاشته شده - به کمر عروس می‌بندد و عروس آن غذا را به عنوان اولین شام در منزل شوهر خود، می‌خورد، میهمانان (دعوتیها) معمولاً سه نفر بر یک مجموعه غذا خورده و پس از آن به هر کدام دستمالی که مقداری آب نبات در آن گذاشته شده، داده می‌شود. آنها هم گره دستمال را باز کرده و هر کدام آب نباتی خورده و بعضی مارکبادی می‌گویند و پس از آن بزرگ مجلس پولی را در سینی - که از جانب میزبان در پیش روی هر کدام از میهمانان گرفته می‌شود - انداخته و هر کس به وسیله خود پولی می‌دهد. آنگاه پولهای اهدایی را در همان جا شمارش کرده و با صدای بلند مقدار آن را به مجلس اعلام می‌نماید.

در مجلس مرگ و عزا (پُرس و پوگه pors-o-pūga)، همگان به دیدار بازماندگان شتابیده و به مجلس ترحیم رفته و پُرسانه (پول، گوسفند، روغن و...) برای کمک به صاحب عزا می‌دهند. تا گذشته‌های نه چندان دور، مردان در مرگ عزیزان دوار (سیاه چادر بافته از موی بز) برگرده می‌بستند و این نماد ماتم بود. هنوز برخی مادران برای نفرین کردن فرزندشان می‌گویند: دوا رد گردت (دوار بر گردمات گذاشته شود، عزاراد شوی). در مراسم عزاداری همچون گذشته‌ها بزرگانی از قوم تا چند روز در مجلس به عزا می‌نشینند و این گذشته از دلجویی و دلداری بازماندگان، به نوعی آموزش تجارب سالخوردهگان را به دنبال دارد. در آنجا که به کسی می‌گویند: گریه نکن، مگر دنیا فانی نیست؟ و گاه خطاب به دیگران می‌گویند: بگذارید... گریه کنند. این گفتار و کردار بزرگان در چنین مجالس، نشانگر شناخت ظرفیتهای روحی افراد دور و نزدیک است که با مدیریتی صحیح، حس همکاری و در نتیجه توان بالای تشریک مساعی در حل مشکلات مبتلا به و کاهش زیان روحی و مادی را به دنبال دارد.

ایل جودکی در میهمان نوازی بی نظیر و بی همتاست، آنان حتی به روز تنگدستی، در پذیرایی میهمان سخاوتمندند و از هیچ کوشش فروگذار نیستند.^{۲۵} و هنگام میهمانداری، بر پای می ایستند تا میهمان غذایش را صرف نماید.^{۲۶} آنان از این جهت که کم و کسر احتمالی سفره و میهمان را با آمادگی بیشتری رفع نمایند، بر پا می ایستند. در مجالس عروسی و عزا پذیرایی کنندگان «سرپایی» خوانده می شوند و سرپایی ها تنها پس از پذیرایی کامل میهمانان، به صرف غذا می پردازند.

آلات موسیقی در اینجا، کمانچه، تنبک، سرنا و دهل است که نوازندگان منطقه با به کارگیری آن سالهای سال بی دریغ با حفظ و اشائه شعر و موسیقی بومی، جشنها و بزمهای مردم را رونق بخشیده اند.

نوعی نی که در منطقه پلدختر به آن پیشه pīsa می گویند، در نزد برخی اهالی و عمدتاً نواحی روستایی یافت می شود که نی زنها با آن آهنگهای حزن انگیز و شاد را مترنم می سازند.

«تومانسکی» در اواخر حکومت احمد شاه قاجار، پس از مشاهده مناطقی از لرستان می نویسد که صنعت لرها بسیار محدود است. از پشم گوسفند قالی ضخیم، از موی بز جل و نوع بهتر آن را برای اسبان نجیب خود می بافند. با انواع فلز میانه ای ندارند و تنها در خرم آباد، صنعتگرانی غیر ماهر وسایل مورد نیاز مردم کوه نشین را می سازند و از کارخانه و کارگاه هیچ خبری نیست.^{۲۷} شایان ذکر است که در بین ایلات و عشایر لرستان در دوره های گذشته، کسب و پیشه که امروزه با عنوان خرید و فروش و یا هرکاسبی مطرح است. مقبول و پذیرفتنی نبود و از جمله در بین مردم جودکی، فروش گوشت، روغن و... عملی تقریباً ناشایست به نظر می آمد.^{۲۸} از همین رو با نگاهی به گذشته به سادگی در می یابیم که چرا نخستین صاحبان مشاغل گوناگون در پلدختر، غیر بومیان بودند. از این گذشته طی سالها، عادت به دامپروری و گله داری، کشاورزی و به طور کلی کار و امرار معاش در دامان طبیعت سبب گردید بود تا آن هنگام فرصتهای شغلی شهری (خدماتی، تجارتمی و...) در دست آنان نباشد. موقعیت جغرافیایی پلدختر از جهت آمد و شد مسافران نواحی جنوبی، شمالی، مرکزی و غرب کشور تا حدی باعث رونق اقتصادی آن شده و از طرفی مرکز داد و ستد مردم صیمره، رومشکان و... گردیده بود.

جاده اصلی (خیابان امام امروز) شهر را به دو محله زیر جاده و پشت جاده تقسیم کرده بود و نخستین اقدامات برای هر نوع کسب و کار، در همین خیابان صورت پذیرفته است.

«حقی» نامی دزفولی تبار اولین نانوایی پلدختر را بنا کرده و پس از وی سرهنگ طالبی از بومیان این کار را تا حدود ۱۳۴۶ ادامه داد. نادعلی شهسواری، محمدرضا بخشبوند و عالی لرستانی هر کدام یک سالن غذاخوری، احداث و راه اندازی نمودند. سید کریم نامی از غیر بومیان سالهای سال در مغازه های روبروی کوچه مسجد جامع تا حدود ۱۳۴۷ به کار دوا فروشی اشتغال داشت او گذشته از داروی مورد نیاز مردم، انواع سموم نباتی و داروی دامها را نیز در دسترس داشته و در اختیار مشتریان می گذاشت.

نخستین کسانی که در پلدختر به طبابت پرداختند، به ترتیب دکتر تارخ و دکتر آرمی بودند. سپس دکتر آرمین از حدود ۱۳۴۶ تا ۱۳۷۵ (سال درگذشت) به طبابت پرداخت. «شکری» نامی ابتدا

با دکتر آملی و سپس با دکتر آرمین به عنوان تزریق‌تچی همراهی می‌کرد و سالها بعد پس از وی وحیدره به این کار ادامه داده است. کربلایی مراد (کلی مراد kalī- merā) ملکشاهی از حدود ۱۳۳۲ در پلدختر به خیاطی روی آورد پس از او تعدادی خرم‌آبادی و سپس همدانیها به این کار پرداختند. محمد ترک اولین قصایی شهر را دایر نمود و پس از وی به ترتیب سید بلبل و سید اصغر آهو قلندری مغازه‌های قصایی به راه انداختند. قدیمی ترین آسیاب مربوط به عباس جودکی بود که با موتور دیزل کار می‌کرد و تا حدود ۱۳۷۰ همچنان دایر بود. آسیاب قدیمی دیگری نیز در رحیم‌آباد (آبادی رحیم‌خان) برای مردم حومه جایدر، کار می‌کرد. جواد دزفولی معروف به استاد جواد به عنوان نخستین آهنگر، انواع ابزار آلات مورد نیاز اهالی و حومه را می‌ساخت وی - که پیر مردی لاغراندام و تند مزاج بود - همواره در کنار دم آهنگری و در میان آهن آلات گرم کار بود. رضادزفولی پیش از سال ۱۳۵۰ نخستین کبابی و هلیم فروشی شهر را دایر نمود، شاگرد وی «بک عالی» صبحها بر پشت بام کبابخانه رفته و با صدای بلند خطاب به اهالی جار می‌زد: هلیم داغ، بدو هلیم داغ با روغن. بعدها تعدادی کبابی و هلیمی در شهر دایر گشت که از آن میان «هلیم صید حسن» - حتماً بنابه دلایلی - معروف و زبانزد شد. «هادی» - که بعدها قهوه‌خانه و دیزی فروشی دایر نمود - جزو اولین کفاشان پلدختر محسوب می‌گردد. «علی» معروف به علی آبگوشی حدود ۱۳۴۷ در مغازه‌ای دو دهنه با در چوبی چند لنگه به کار دیزی و آش فروشی پرداخت. تعدادی همدانی اولین مغازه‌های پارچه فروشی را در پل دختر دایر کردند که از آن زمان تاکنون به «انجلاسیها» معروف گشته‌اند. اکثر انجلاسیها ظاهراً اهل دهی به نام صالح‌آباد همدان در کنار راه همدان - قروه بوده‌اند.

علیرضا و پس از وی نصرت زعفری نخستین عکاسی شهر را به نام «آریا» دایر نمودند و پس از آنها در سال ۱۳۵۶ «خسرو رضایی» عکاسی «ساکو» و بعداً رضایی را دایر و به این کار ادامه داد. از سال ۱۳۴۱، ابتدا «طاووس» و سپس «ژرژ» دو تن از ارامنه، مغازه‌های مشروب فروشی باز کرده و به این کار مشغول شدند. گفتنی است که عمل آنان با فرهنگ و طبع مردم چندان سازگاری نداشت و در بعداز ظهر یکی از روزهای سال ۱۳۵۰، شیخ علی بابایی به تنهایی وارد مغازه طاووس شده و ضمن بر هم زدن میز و وسایل آنجا مقداری زیادی جعبه‌های مشروبات الکلی را به پیاده روی خیابان پرتاب کرد و شکست. و بساط طاووس را به ریخت. سالهای سال «داوود» پیرمرد سبزی فروش سیار، هر روزه مقداری سبزی خوردن و... را بر روی چرخ دستی چوبی بلبرینگ دار خود گذاشته و در خیابان اصلی به راه می‌افتاد و ندای فروش سبزی سر می‌داد، وی گاهی به طنز جار می‌زد که: «آی سبزی آی تره... هر کس نخره سرش پخره» یعنی: سبزی و تره برای فروش دارم و هر کس نخرد، گل و خاک بر سرش بادا در فصل بهار و تابستان «شمس‌الله» نامی با صدای «بدو لیموترش» باگونی لیمو بر دوش در خیابانها می‌گشت. پیر مردی لاغر «عرب» نام زمستانها با چرخ دستی چوبی سیاری، باقالای پخته می‌فروخت، او در حین گشت زنی برای جلب مشتری آواز سر می‌داد: باقاله عربونه... آبش آب کشکونه [رود کشکان]... فلفلش مال هندسونه [هندوستان است]... از قدیمی ترین مسلمانها در پل دختر فردی به نام «حاجی» بود و سپس «مهدی» و دیگران به این کار پرداختند. اولین مسافرخانه شهر را

گرامی شهسواری و اسماعیل آروان به نام «ایران» دایر کردند. ابراهیم ساکی (ای) از مکانیکهای قدیمی، زحمکتش و بذله گوی پلدختر است و پس از وی به لحاظ تردد وسایل نقلیه شهرهای مختلف و مردم منطقه تعداد مکانیکهای خودروها افزایش یافته و در بلوار موسوم به «سربالایی» مستقر و به کار مشغول شدند. تعدادی از رانندگان قدیمی شهر با وانتهای شورت - که به پیکاب معروف بودند - به کار جابجایی مسافران از شهر به روستاها و بالعکس و نیز حمل بار، طی سالهای متمادی مشغول و از جمله رانندگان قدیمی شامراد جایدری، موسی طالبی، روزه بخشینوند و... بودند. صید حیدری از مینی بوس داران قدیمی شهر بوده که ماشینهای وی کار جابجایی مسافران پلدختر - دره شهر را انجام می داد. فاضل نصیری، پیری و... نیز از نخستین کمپرسی (به گویش لری: چک بادی jak-bādī) داران پل دختر بوده اند. قدیمی ترین شعبه نفت شهر مربوط به سبز مراد بابایی بود که تمام تخلیه و پر کردن ظروف مردم به وسیله تلمبه دستی انجام می گرفت. از گذشته تاکنون در نیمه دوم بهار و تمامی فصل تابستان، موقع کار خرید و فروش میوه های جالیزی (طالبی، خیار، گوجه و...) و نیز برداشت گندم - که بسیاری در نواحی اطراف به کاشت و برداشت آن اشتغال دارند - می باشد و می توان گفت که در این هنگام غالب مشاغل از رونق اقتصادی نسبی برخوردار می گردند.

در پل دختر - که از گذشته تاکنون امکانات تفریحی و سرگرمی وجود نداشته است - گاه گاه افرادی بیگانه برای سرگرمی مردم و کسب و کار خود به این شهر آمده و به تناسب گیرایی و حدود برنامه خود، بساطی می گسترند. از اینان یکی «پهلوان خلیل عقاب» بود که در حدود سال ۱۳۴۵، برنامه های ورزشی - نمایشی را به اجرا گذاشت. یکی دیگر با عنوان «ببر مازندران»، یکبار نمایش داده و کسان متعدد به عنوان «پهلوان» بارها در جای جای شهر نمایشاتی داده اند که از آن میان «پهلوان اسفندیار» بود. گذشته از اینان، تعزیه گیرها، مارگیرها و... بارها به اینجا آمده و رفته اند. در همین باب «فریدون آواره» - که خوزستانی تبار بود - چندبار به پلدختر آمد. او نه نمایش می داد و نه آنچنان پهلوانی می کرد، گاهی جمله های با مضمون «من لال نیستم اما دلم نمی خواهد با کسی صحبت کنم» - (فریدون آواره) - که بر روی کاغذی نوشته بود، به گردن می آویخت. از اینها گذشته، سینماهای سیار که بعضی مواقع پیدایشان می شد از دیگر سرگرمیها بود و نمایش آنان نه فیلمهای سینمایی بلکه عمدتاً فیلمهای آموزش کشاورزی، دامداری، بهداشت محیط و خانواده که بیشتر همراه با انواع تکه فیلمهایی چون: حرکت قطارها، زندگی شهری، بزن بزن و... بود.^{۳۹}

پی نوشت

۱. جایدر: دشتی وسیع و حاصلخیز که حدود گستردگی آن چنین است: از شمال شرقی به پل دختر، از شمال به آبادی «چم قلمه»، چم غلامعلی و تپه ماهورهای مشرف به رودکشکان، از غرب و جنوب به کوه «چل» و «col» و از شرق به آبادی «سراب جهانگیر» و تپه های «زالیاو Zālī-āw» (زالو آب). گذشته از سه آبادی مذکور، آبادیهای «سراب حمام» (شامل سه آبادی: درویش، مسیوند mamivand و انارو)، تتر آباد Xatar-ābad (اسلام آباد امروز)، رحیم آباد، رشتو و باغ در این دشت واقع هستند. امروز جاده آسفالت پلدختر به دره شهر و ایلام از میان جایدر می گذرد. تعدادی خانواده با نام قلمیلی و جایدری در پلدختر و خرم آباد به سر می برند.

۲. کشکان (در زبان لری: کشکو kas kũ): رودی است که از خرم‌آباد سرچشمه گرفته و بیشترین مسیر صد و ده کیلومتری خرم‌آباد - پلدختر را در کنار جاده و پیچ و خمهای فراوان طی می‌کند. در مسیر چند نهر کوچک به آن ریخته و در افرینه afrina رودخانه غزال Gazal (مجموع آب چشمه‌های چشمک cemeşk، کوگان kowgan و قلعه نصیر) به آن می‌ریزد. چشم‌انداز عبور کشکان و طبیعت جانب آن، در فروردین و اردیبهشت و نیز در پاییز، بویژه در مسیر خرم‌آباد به پلدختر، دل‌انگیز و دیدنی است.

۳. راههای باستانی و پایتختهای قدیمی غرب ایران، بهمن میرزا کریمی، تهران، ۱۳۲۹، ص ۱۴۴.

۴. بعضی سالخوردگان، نیزاهای وسیع را در جایجای جایدر به یادداشته و خاطره آن را بیان کرده‌اند.

۵. راههای باستانی و... همان.

۶. لرستان در گذر تاریخ، حسین غضنفری (و) علیرضا فرزین، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۶، ص ۴۸.

۷. بررسی اجمالی پلدختر، محمد مهریار، اثر (۱۳۶۵).

8. Archaologische Mitteilungen Aus IRAN, Dietrich Reimer Verlag Berlin, 1995-96, Seite 351

۹. جغرافیایی تاریخی و تاریخ لرستان، علی محمد ساکی، خرم‌آباد، کتابفروشی محمدی، ۱۳۴۳، ص ۱۴.

۱۰. کلما کره: جای گل و درخت انجیر بی ثمر، برای آشنایی بیشتر با غار مزبور بنگرید به: غار کلماکر، حسین غضنفری، اثر، ش ۲۱.

۱۱. آثار باستانی و تاریخی لرستان، حمید لیزدین، تهران، آگاه، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۳۵ - ۳۶.

۱۲. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، همان، ص ۲۳. تا پیش از سالهای ۱۳۰۰ ش. مردم اطراف عمدتاً پلدختر را

دولاب چی (دولاچی) می‌گفتند و آن به معنای زمین گود دارای آب می‌باشد.

۱۳. چم: زمین یا زمینهای پست‌تر از اطراف و محصور در تپه‌ها و کوهها را چم گویند.

۱۴. کلک: قایق‌گونه‌های مرکب از چوبها و علفها که آنها را به هم بندید و چند مشک [خیک] را پر باد کرده به آن نصب

کنند و بر آن نشینند و بجای قایق از آن استفاده کنند (فرهنگ معین، ذیل واژه کلک). امروزه به جای مشک تیوپ لاستیکهای خودروهای مختلف را به کار می‌برند.

۱۵. بالاگریوه: منطقه پلدختر و بخش اعظم منطقه ویسیان، بالاگریوه نامیده می‌شود. بالاگریوه از شمال به دشت جنوبی خرم‌آباد، از جنوب به رود صیمره و کوه گور، از غرب به رودهای خرم‌آباد و کشکان و از شرق به بخشهای پایی و الوارو گرمسیری محدود و مساحت آن تقریباً ۴۳۰۰ کیلومتر مربع است (آثار باستانی و تاریخی لرستان، همان، ج ۲، ص ۱۹).

۱۶. مرتع داری: مبلغ مالی (پول، گوسفند، بز و...) بود که ایل چودکی از عشایر کوچ‌رو دریافت می‌کرد. ایلات مناطق مختلف لرستان، همدان و کرمانشاه به هنگام اسکان موقت در منطقه بالاگریوه، بابت برخورداری از مراتع آن حتی پرداخت می‌کردند. حق مرتع‌داری را کدخدای هر طایفه اخذ و به نوعی میان خانواده‌ها تقسیم می‌کرد و طوایف هر کدام سهمی هم برای «خان» در نظر گرفته و می‌پرداختند.

۱۷. برای آشنایی بیشتر با موضوع و نحوه اسکان ایلات و عشایر، بنگرید به: «تبعید عشایر، تقی شهنواری، شقایق، ش ۴ و ۳ (پاییز و زمستان ۱۳۷۶).

۱۸. سی خاطره از عصر پهلوی، علی اصغر حکمت، تهران، وحید، ۱۳۵۵، ص ۱۵۳، ۱۵۴. در یکی از بیت‌های شعر

بهاره به نوعی مردم منطقه و لرها تحقیر شده‌اند: بیامد لشکری تا قوم لر را / به آداب تمدن سازد آگاه.

۱۹. مطالب گفته شده در باره ساکنان نخستین پلدختر از حاج غلام بخشینوند است.

۲۰. فرهنگ جغرافیایی کوه‌دشت، سازمان جغرافیایی: وزارت پشتیبانی نیروهای مسلح، تهران، ۱۳۷۵، ج ۵۷، ص ۷۲.

۲۱. شهید سید نورالدین رحیمی، نماینده پلدختر در دوره اول و دوم مجلس شورای اسلامی بود، برای آشنایی بیشتر با شرح حال وی بنگرید به: «مظلوم ناشناخته و خاموش پرسخن» شقایق، ش ۴ و ۳ (پاییز و زمستان ۱۳۷۶).

۲۲. مطالب گفته شده درباره بنای نخستین حمام و مسجد جامع از ملک نیاز نصیر مقدم است.

۲۳. خاطرات نخستین سبهد ایران احمدامیراحمدی، [به کوشش] غلامحسین زرگری نژاد، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳، ص ۲۵۲، ۲۵۱.

۲۴. همان، ص ۳۵۶.

۲۵. همان، ص ۳۶۲.

۲۶. لوطی‌ها: گروهی از کولپها و اقوام ایرانی هستند که از هندوستان به ایران و دیگر جاهای دنیا مهاجرت کرده‌اند.

زبان لوطیها بازبان کولپهای فارس، بختیاری و دیگر نقاط ایران یکی است. آنها از تیره‌های مختلف هستند اما از تبار

واحد نیستند. لوطیها در گذشته بین طوایف لر پراکنده و هر تیره به طایفه‌ای وابسته بودمانند و در گذشته نوازندگی، چوب تراشی و ختنه‌گری کرده و همین پیشه‌ها سبب طردشان گردید. از تیره‌های لوطی، تیره حیدر یا وابستگی به ایل چودکی و میر در منطقه پل دختر و کرگاه ساکنند (قوم لر، سکندر امام الهی بهاروند، تهران، آگاه، ۱۳۷۴، ص ۱۷۲).

۲۷. برای آشنایی بیشتر درباره این رویداد بنگرید به: شعر شهادت، علی اصغر زینی‌وند، پلدختر، کتاب فروشی حاجی رمضان ساکی، بی تا.

۲۸. حدود سال ۱۳۴۵، در یکی از تروزهای بهاری که آب رودخانه کشکان بر اثر بارندگی بیشتر از حد بود در کنار رود، پای علی آبکش لفزید و آب توفنده او را بالا و پایین برد و در چند صد متری پایین در کنار صخره زیر غسلخانه در عمق رود گیر انداخت. گروه زیادی از مردم در کنار رود تجمع کرده و منتظر بودند و علی همچنان با آن قد کوتاه و کمی چاق، چشمان درشت و بر آمده و چهره خندان، زیر آب مانده بود. دو نوازنده به کنار رود آمدند و تا سلتی سرتانواز در سرنا دمید و دهل زن کوید تا آخر ارتماش نوای رسی آن موسیقی آب را لرزاند و جسد بیجان، روی آب پدیدار گشت و بدین سان پرونده زندگی آبکشی پرتلاش برای همیشه بسته شد. با لوله‌کشی آب پلدختر کار آبکشها از رونق افتاد، حسن نیز به کارگری پرداخت.

۲۹. مطالب گفته شده درباره سابقه لوله‌کشی از سید فضل‌الله موسوی سرپرست شرکت آب و فاضلاب پلدختر است.

۳۰. هنر ایران، رمان گریشمن، [ترجمه] عیسی بهنام، تهران، ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶، ص ۴۳.

۳۱. سید نعمت‌الله جزایری از سادات جزایری شوشتر و نسبش به امام کاظم (ع) می‌رسد و در شب جمعه بیست و سوم شوال ۱۱۱۴ ق. در جایدر فیلی به ریاض رضوان شتافت (مرأة البلدان، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، [به کوشش] عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۷۰۵). برای آگاهی بیشتر بنگرید به: سید نعمت‌الله جزایری، عباس عبیری، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲.

۳۲. ایران باستان، حسین پیرنیا، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲، ص ۱۵۶.

۳۳. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، همان، ص ۶۸.

۳۴. ایران باستانی، همان، ص ۴۱۵.

۳۵. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، همان، ص ۸۷.

۳۶. مطلب گفته شده از استاد حمید ایزدپناه است.

۳۷. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، همان، ص ۳۵.

۳۸. مطلب گفته شده از آقای ناصر میر است.

۳۹. در پایان از آقایان شاپور لطفی و حسن رضایی به خاطر گرد آوری برخی اطلاعات منطقه‌ای و از آقای جهانگیرعلیدوست کارشناس مرکز آمار ایران برای ارائه آمار نفوس و مسکن، صمیمانه سپاسگزاری می‌شود. ●

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجله علمی پژوهشی علوم انسانی